

خطره

آزمون امیر کویت



وقتی حسین قوللر آقاسی وارد تهران شد و از دروازه خراسان گذشت، غریب بود و جایی را نداشت. اهالی محل به او آدرس «باغچه داداشیا» دادند و گفتند

«برو اونجا، جوری تحویلت می گیرن که انگار ۵۰ساله باهاشون رفیقی.» همین طور هم شد؛ او به قهوه‌خانه رفت و همان‌جا ماندگار شد. حاج‌عباس و شرکا به او جا و غذا می‌دادند و او هم در آن مدت روی در و دیوارهای قهوه‌خانه نقاشی می‌کشید. مهدی خوش‌محسن درباره مهارت و هوش قوللر آقاسی خاطره‌ای از سفر او به کویت تعریف می‌کند: زمانی که قسار بود نقاش مخصوص امیر کویت انتخاب‌شود، یک مهندس مسئول امتحان گرفتن از نقاش‌ها بود. آزمون به این صورت بود که مهندس به داوطلبان می‌گفت «این پارچ، از استخر آب بیارید»، اما آن استخر واقعی نبود و صرفاً یک نقاشی بسیار طبیعی بود. هر کس که جلوی می‌رفت تا با پارچ آب بردارد، فریب می‌خورد و پارچ را می‌شکست. در این میان فقط حسین قوللر آقاسی متوجه شد که آن استخر، یک نقاشی است. او برای اینکه هنر خودش را نشان دهد، کف همان استخر تصویر لاشه یک سگ مرده را نقاشی کرد. سپس نزد مهندس برگشت و بدون اینکه به روی خودش بی‌آورد که استخر نقاشی بوده، گفت: «همی‌شود آب آورد، سگ در استخر افتاده و آب نجس است!» وقتی مهندس نقاشی را دید دهانش از تعجب باز ماند. جالب آنکه محمد مدبر هم پیش به قهوه‌خانه باز شد، یک روز قلم‌مو را برداشت و روی تابلوی نقاشی قوللر آقاسی که چهره یک زن بود یک تارم اضافه کرد. آن تار مو آنقدر برجسته به نظر می‌رسید که تا مدت‌ها هر کس رد می‌شد، دست می‌کشید تا مو را از روی تابلو کنار بزند.



کدام باغ در تهران آه‌داشت؟
باغ آهو، گل سرسبد باغ‌های شهری بود و درباره علت نامگذاری آن می‌گویند که سال‌ها قبل در فصل زمستان آهوها به زیر درخت‌های این باغ پناه می‌بردند و صاحب باغ در طول زمستان اجازه نمی‌داد شکارچیان به آهوها آسیب برسانند. به همین دلیل اینجا به نام «باغ آهو» مشهور شد.

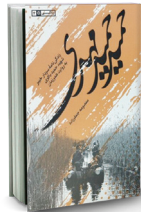


وحشتناک‌ترین خیابان تهران
روزگاری خیابان جهان‌آرای کنونی در محله یوسف‌آباد، از ترسناک‌ترین خیابان‌های تهران بود. یوسف‌آبادی‌ها به این خیابان «خیابان ندید» و «دره گرگی» می‌گفتند؛ خیابانی که ۱۰۰ سال پیش، گرگ‌های فراوان داشت و چنان مخوف بود که هیچ ملکی در آن محدوده خرید و فروش نمی‌شد.



معرفی کتاب

روایت مجاهدت‌های سردار بی‌نشان خیبر



کتاب «حمید حمید، مهدی» زندگینامه سردار خیبر شهید حمید باکری به روایت فرماندهان، به نویسندگی معصومه جعفرزاده است که با حمایت نشر «مرزوبوم» مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه در ۲۸ فصل و ۵۶۸ صفحه به رشته

تحریر در آمده است. نویسنده در مقدمه آن در خصوص مسیر مراحل پژوهش این کتاب آورده است: «برای انجام این مصاحبه‌ها نزدیک ۷ بار به شهر ارومیه سفر کردم و نزدیک ۱۰ روز در این شهر اقامت داشتم. روزهای سختی بود؛ اما برای یافتن الماس وجودی حمید باکری لازم بود این کندو کاواها انجام بشود... برای انجام قسمت تاریخ شفاهی پروژه با ۵۲ نفر، نزدیک ۸۰ ساعت مصاحبه شده است. در قسمت پژوهش‌های خانوادگی نیز از مصاحبه‌های خانم فاطمه چهل امیرانی (همسر شهید حمید باکری) و کتاب‌های «بنیمه پنهن ماه» و «به مجنون گفتم زنده بمان» استفاده کردم. در خصوص انتخاب نام کتاب «حمید حمید، مهدی» باید عنوان کنم از آنجا که آقا مهدی باکری هر وقت به وجود حمید نیاز داشته، حمید آقا با همه وجود و بدون هیچ پنهانی به کمک مهدی می‌شتافت، هر جا که احتمال می‌رفت راه بی‌یازگشت خواهد بود، آقامهدی برادرش حمید را در نوک حمله به آنجا می‌فرستاد. پس به نظرم رسید، این عنوان برازنده همین کتاب باشد.» در بخشی از این کتاب به روایت یکی از همزمان شهید باکری می‌خوانیم: «سرخ‌ی آفتاب روی جزیره پخش شده بود که حمید آقا بلند شد و رفت پایین، وضو گرفت. ریش حمید آقا بور بود و موهای سرش کمی فر داشت. طره‌های آب روی پیشانی‌اش، زیر نور آفتاب داشت می‌درخشید. کنار سنگر ایستاد به نماز، آن هم در شرایطی که زیر آتش شدید دشمن قرار داشتیم، تیرها سوت‌زنان از کنارمان رد می‌شدند. حمید آقا هم در این شرایط بدون اینکه احتیاطی بکند، قامت بسته بود به نماز «قد قامت الصلوه» همین‌جوری داشتیم نگاهش می‌کردم. حس می‌کردم حتی پلک هم نمی‌زند. زیر آن آتش حتی قدش را خم نکرد. انگار تمام وجودش شده بود آرامش.»

مرتضی گلستانی فراخبرنگار تهرانی‌ها! اینجا را به نام میدان خراسان یا خیابان طیب می‌شناسند: قدیمی ترها شاید بگویند «خیابان بی‌سیم». اما برای مهدی خوش‌محسن که موهایش را در همین کوچه‌ها سفید کرده، اینجا هنوز همان محله «لات‌بارگاه» قدیم است. علیرضا مرادی در برنامه «کوچه‌گرد» پای صحبت‌های این کاسب قدیمی نشست تا ببیند در قهوه‌خانه پدری او، «باغچه داداشیا»، چه می‌گذشته که هنوز نامش سر زبان‌هاست.

قصه ۳برادر ناتنی

تابلوی قهوه‌خانه می‌گفت «باغچه داداشیا»، اما ماجرای این برادری به خون و نژاد ربطی نداشت. همه چیز زیر سر مادر بزرگ مهدی، شوکت‌خانم بود؛ زنی که سال‌ها پیش، وقتی ۳کودک رها شده را در خیابان دید، دستشان را گرفت و به خانه برد و با خود گفت این هم روزی امروز ما.

شوکت‌خانم آنها را کنار بچه‌های خودش بزرگ کرد. این بچه‌ها چنان با هم اخت شدند که در جوانی عهد برادری بستند و همه چیزشان شد یکی؛ حتی دخل و خرج قهوه‌خانه‌ای که پاتوق زائران امام‌رضاع) و اهالی محل بود.

دیگ جداگانه برای

جیب‌های خالی

ساعت ۲ که می‌شد، بوی دم‌پختن باقالی با روغن کرمانشاهی محله را برمی‌داشت. روزی ۳۵۰ پرس غذا پخته می‌شد اما یک دیگ، حسابش

نقالی سهراب‌کشی

مکت

ماه رمضان به قول مهدی خوش‌محسن، اصل مطلب و «بره‌کشون» باغچه بود. تعریف می‌کند: «ساعت ۲ تا ۶ نقالی داشتیم که امرش نقل می‌گفتند. بعد از آن نقالی سهراب‌کشی بر گزار می‌شد که از ایران و توران به باغچه می‌آمدند.»

۳۰دست استکان روی دست

قهوه‌چی‌های باغچه داداشیا، سینی دست نمی‌گرفتند. پدر و عموی مهدی، استین‌ها را بالا می‌زدند و ۳۰دست استکان و نعلبکی را یک‌جا روی ساعد دست می‌چیدند و بی‌آنکه قطرهای چای بریزد، بین تخته‌ها می‌چرخیدند.

اما صدای اصلی قهوه‌خانه، صدای شکستن قند بود. عباس آقا (پدر مهدی) ۱۰کله‌قند فریمان را ردیف می‌کرد و با تیشیه

دزدی که با جعبه شیرینی راهی شد

مهدی خوش‌محسن صحنه‌ای را به یاد می‌آورد که یک دزد، دخل مغازه‌ای را زد و فرار کرد. بچه‌محل‌ها دزد را که چاقو دستش بود محاصره کردند. دزد وقتی راه فرار نداشت، ترسید و به گریه افتاد.

عباس خوش‌محسن وقتی به قهوه‌خانه آمد و متوجه داستان شد، گفت «ایشون آشناست. آقایون بفرمایید!» دزد را نشانند و برایش چای ریخت. مرد تعریف کرد که تازه از زندان آمده و چون پول نداشت برای نوزادش وسیله بخرد، دزدی کرده. عباس خوش‌محسن و برادرش خود مبلغی از جیبشان به او دادند و علاوه بر آن گل‌برزانی هم کردند. مهدی رفت شیرینی و گل خرید و دزد را با جیب پر راهی خانه کردند. حاج‌عباس موقع خداقافلی فقط یک جمله به او گفت: «هر وقت گیر کردی، برگرد همین‌جا.»

آگهی مناقصه عمومی بصورت الکترونیکه شماره : ۱۴۰۵/۲۲



اسناد مناقصه از طریق تالار آگهی معاملات شهرداری تهران به نشانی [http:// business.tehran.ir](http://business.tehran.ir) قابل رویت و دریافت می باشد.
متقاضیان از زمان انتشار آگهی تا پایان وقت روز شنبه مورخ ۱۴۰۵/۰۵/۰۳ (ساعت ۲۴) می توانند اسناد را دریافت و نسبت به بازگداری ،امضاء و مهر و موم کلیه اسناد درخواستی در پاکت الف و برگ پیشنهاد قیمت در پاکت ب به وسیله توکن اقدام نمایند.

الف) سپرده ی شرکت در مناقصه:

متقاضیان می‌بایست مبلغ سپرده را به صورت فیش واریز نقدی و یا اصل ضمانتنامه صادره از بانکهای تحت پوشش بانک مرکزی در وجه شهرداری تهران (شهرداری منطقه ۱۹) به شرح جدول ذیل (حداقل دارای سه ماه اعتبار از تاریخ صدور) تهیه و تا پایان وقت اداری مورخ ۱۴۰۵/۰۵/۰۳ تحویل دبیرخانه شهرداری منطقه ۱۹ گردد.

ب) محل دریافت اسناد و قبول پیشنهادت:

ب-۱) محل دریافت، در بستر سایت تالار آگهی معاملات شهرداری تهران به نشانی <http:// business.tehran.ir> می‌باشد.

ب-۲) اسناد الکترونیک: در تالار آگهی معاملات شهرداری تهران به نشانی <http:// business.tehran.ir> دریافت می گردد.

بدیهی است شرکت در مناقصه و ارائه پیشنهاد به منزله قبول شروط، تکالیف مقرر در اسناد مناقصه بوده و شهرداری در رد یک یا تمام پیشنهادها مختار است.

ردیف	شرح عملیات	مبلغ برآورد اولیه (ریال)	مدت انجام خدمات (ماه)	میزان مبلغ سپرده (ریال) (نقدی و یا ضمانتنامه معتبر بانکی)	وضعیت اعتباری	شرایط متقاضی
					نقدی	غیر نقدی
۱	عملیات نگهداری ، توسعه و بازپیرایی فضای سبز و تاسیسات وابسته ناحیه ۳ (سه) (نوبت سوم)	۲۶۰,۹۸۲,۵۱۵,۷۳۴	۱۲	۱۳,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰۰٪	-
	عملیات نگهداری ، توسعه و بازپیرایی فضای سبز و تاسیسات وابسته ناحیه ۴ (چهار) (نوبت سوم)	۲۱۸,۸۷۰,۹۹۳,۰۷۳	۱۲	۱۰,۹۵۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰۰٪	-

روابط عمومی شهرداری منطقه ۱۹



هر قطره‌ای که امروز هدر می‌رود فردایی بی‌آب را رقم می‌زند

در مصرف آب صرفه جویی کنیم